



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم  
 تاریخ: ۲۳ بهمن ۱۳۹۱  
 موضوع جزئی: اعتبار مروت در معنای عدالت - ادله اعتبار  
 مصادف با: ۳۰ ربیع الاول ۱۴۳۴  
 سال سوم  
 جلسه: ۶۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله قول اول در باب اعتبار مروءت در معنای عدالت بود؛ قول اول این بود که مروءت در تحقق عدالت معتبر است. چند دلیل بر این قول اقامه شده؛ دلیل اول یک فقره از صحیحۃ ابن ابی یعفر بود؛ اولین جمله این روایت یعنی عبارت «أن تعرفوه بالستر و العفاف» مورد استناد واقع شده است. عرض شد برای استدلال به این فقره سه تقریب ذکر شده که دو تقریب را بیان کردیم، حال به بیان و بررسی تقریب سوم می پردازیم:

### تقریب سوم:

طبق این تقریب جمله «أن تعرفوه بالستر و العفاف» و همچنین ادامه آن «كف البطن و الفرج و اليد و اللسان» دلالت بر اعتبار مروءت می کند و جمله بعدی یعنی «و يعرف باجتتاب الكبائر» دلالت بر لزوم اجتناب از گناهان کبیره شرعاً دارد یعنی این دو جمله با هم مبین حقیقت عدالت را تشکیل می باشند. جمله اول بعضی المعرف برای عدالت و جمله دوم بعضی دیگر معرف برای عدالت است طبق این نظر عدالت دو جزء دارد یکی مروءت و دیگری اجتناب از محرمات شرعی یا به عبارت دیگر اجتناب از گناهان کبیره پس جمله «أن تعرفوه بالستر و العفاف» فقط دال بر مروءت است و لا غیر؛ «أن تعرفوه بالستر و العفاف» یعنی اینکه این شخص عرفاً کارهایی را که مناسب با حال و شأن اوست انجام دهد و کارهایی که مناسب با او نیست عرفاً انجام ندهد. عفاف و ستر عما یعد عیباً عند العرف و جمله بعدی ناظر به امتناع از ارتکاب گناهان کبیره است پس هم عیب شرعی و هم عیب عرفی باید ترک شود و این دو با هم معنای عدالت را تشکیل می دهند لذا بر خلاف آنچه که تا به حال گفتیم جمله اول فقط و فقط ناظر به اعتبار مروت است این یک بیان برای استدلال به این روایت است؛ اساس این بیان را در بحث مربوط به صحیحۃ ابن ابی یعفر بیان کردیم. این تقریبی است که مرحوم آقای بروجردی از این روایت بیان کرده اند و به استناد جمله «أن تعرفوه بالستر و العفاف» می فرماید: مروءت در معنای عدالت معتبر است.<sup>۱</sup>

### بررسی تقریب سوم:

به نظر ما این تقریب هم مخدوش است چون:

اولاً: این مطلب با آنچه که ما سابقاً در معنای روایت ذکر کردیم سازگار نیست ما به تفصیل گفتیم جمله اول «أن تعرفوه بالستر و العفاف» دلالت می کند بر همان ملکه ی نفسانیه و جمله «و يعرف باجتتاب الكبائر» هم اشاره به جنبه عملی و فعلی است که لازمه برخورداری از ملکه نفسانیه است یعنی طبق بیان ما عدالت عبارت است از ملکه ی نفسانیه ای که ملازم با اتیان به واجب

۱. نهایتاً التقریر، تقریرات بحث صلاة درس خارج مرحوم بروجردی؛ مرحوم فاضل لنکرانی، ج ۳، ص ۲۳۷.

و ترک حرام است این بیان با آنچه که ما سابقاً و تفصیلاً درباره صحیحۃ ابن ابی یعفر گفتیم ناسازگار است و حق همان است که ما اشاره کردیم.

ثانیاً: آنچه موجب استبعاد این تقریب است این است که بیان چیزی که رکن اصلی عدالت نیست در ابتدای تعریف و سپس ذکر رکن عدالت، با مقام تعریف عدالت سازگار نیست بالاخره اگر گفته شود حقیقت عدالت مرکب از دو جزء است و جمله اول دلالت بر جزء اول می‌کند و جمله دوم دلالت بر جزء دیگر از حقیقت عدالت آنگاه این جزء دوم یا طبق بیان مرحوم آقای فاضل تخصیص بعد التعمیم است که در این صورت همان اشکالی که به ایشان عرض شد اینجا وارد است و آن اینکه چه وجهی دارد وقتی حقیقت بیان شده دوباره یک جزء خاصی را بیان کنند یا اینکه نه اصلاً بحث تخصیص بعد التعمیم نیست و جمله اول یک جزء را بیان می‌کند (مسئله مروئت را) و جمله دوم جزء دیگر (اجتناب از کبائر را) پاسخ این است که در مقام تعریف معمولاً رکن اصلی و جزء اصلی را مقدم می‌کنند این بعید به نظر می‌رسد که امام در بیان حقیقت عدالت ابتدا جزء غیر رکنی یا جزء غیر اصلی را بیان بکند. بالاخره آن جزئی که مهمتر و رکن است اجتناب از کبائر است این با مقام تعریف و با بیان حقیقت یک شی سازگار نیست.

و ثالثاً: همچنین این نکته که ستر و عفاف که در این روایت ذکر شده، منظور ستر و عفاف از ما یکون عیباً حقیقیاً یعنی آنچه که عیب و نقص واقعی است، از این شخص دیده نشود اگر بخواهد این جمله دلالت بر اجتناب از عیوب عرفی داشته باشد، معنایش این است که اجتناب از عیبی که بعد عیباً عند قوم دوم آخر در تحقق عدالت معتبر باشد چون دیگر ملاک واحد برای تعریف ارائه نشده است و چنین تعریفی نمی‌تواند در مقام تبیین حقیقت یک شی مورد قبول واقع شود.

پس به حسب ظاهر، ستر و عفاف از عیب یعنی آنچه که همیشه عیب است و این بدین معنی است که عیب باید واقعی و حقیقی باشد.

پس اگر بخواهد دلالت بر اعتبار مروئت بکند ستر و عفاف از عیب لازم است لکن آنچه بعد عیباً عند قوم دوم آخر که به حسب شرایط و احوال تغییر می‌کند ملاک نیست بلکه عیب حقیقی و واقعی ملاک است.

این اشکال اخیر می‌تواند به تقریب اول و دوم هم وارد باشد. پس مجموعاً تقریب سوم مبتلا به سه اشکال است و قابل استناد نیست لذا دلیل اول تمام نیست.

### **دلیل دوم:**

دلیل دوم فقره دیگری از صحیحۃ عبدالله ابن ابی یعفر است؛ عبارت «و الدلالة علی ذلک کله أن یکون ساتراً لجمیع عیوبه» در این جمله هم از ادات عموم استفاده شده جمیع از ادات عموم است که وقتی بر کلمه‌ای داخل شود دلالت می‌کند بر عموم مدخول. پس جمیع العیوب یعنی جمیع عیوب اعم از عرفی و شرعی بر این اساس معرف و طریق معرفت عدالت ستر جمیع العیوب اعم از عرفی و شرعی است لذا اگر کسی کاری کند که به نظر عرف عیب محسوب شود یعنی عمل منافی مروئت انجام دهد این دیگر لایعداً ساتراً لجمیع عیوبه یعنی دیگر ساتر همه عیوبش محسوب نمی‌شود؛ وقتی که ساتر همه عیوب نبود، پس حکم به عدالت او نمی‌توان کرد.

## بررسی دلیل دوم:

به نظر ما این دلیل هم مخدوش است با توجه به آنچه سابقاً بیان کردیم پاسخ این دلیل هم روشن می‌شود چون:  
اولاً: اگرچه جمیع از ادات عموم است و در اینجا به حسب ظاهر دلالت می‌کند بر ستر همه عیوب اعم از عرفی و شرعی ولی قرائنی وجود دارد که موجب صرف ظهور این جمله به خصوص عیب شرعی است زیرا با توجه به اینکه ستر و عفاف و کف در کلام شارع ذکر شده و امام (ع) در صدد بیان معنای عدالت است، طبیعتاً ناظر به محرّمات و گناهان و عیوب شرعی است یعنی آنچه که عند الشارع عیب محسوب می‌شود لذا مناسبت حکم و موضوع یا مناسبت مقام متکلم و کلامی که القاء کرده، اقتضا می‌کند که منظور از این «ساتراً لجمیع عیوبه» "ساتراً لجمیع العیوب یا ساتراً لجمیع ما یعدّ عیباً عند الشارع" باشد. این یک قرینه بر خلاف عموم مستفاد از این جمله است. قرینه دوم هم جمله «و یعرف باجتنباب الکبائر» است. پس به واسطه این دو قرینه می‌توانیم ادعا کنیم که این جمله هم دلالت بر عموم ندارد چون قرینه بر خلاف وجود دارد.

ثانیاً: بر فرض این جمله ظهور در عموم داشته باشد به اعتبار کلمه "جمیع" و آن دو قرینه این عموم را تخصیص نزند یعنی بگوییم «آن یکون ساتراً لجمیع عیوبه» یعنی اینکه معرفت عدالت و طریق برای کشف عدالت این است که شخص هم عیوب عرفی را ببوشاند و هم عیوب شرعی را یعنی نه گناه کبیره مرتکب شود و نه خلاف مروّت انجام دهد باز هم دلالت بر اعتبار مروّت ندارد برای اینکه این جمله در مقام بیان طریق عدالت است یعنی راه کشف عدالت و معرفت عدالت این است که این شخص ساتر عیوب باشد نهایت استفاده‌ای که می‌توانیم بکنیم این است که این طریق و معرفت عبارت است از اینکه شخص نه گناه کبیره در انظار انجام دهد یعنی کسی گناه کبیره از او نبیند و نه عمل منافی مروّت اما اعتبار مروّت در طریق عدالت ملازم با اعتبار مروّت در خود عدالت نیست. پس اگر هم فرضاً این جمله اعتبار مروّت را در طریق معرفت عدالت ثابت کند یعنی می‌خواهد بگوید که برای اینکه آثار عدالت را بار بکنید به ظاهر اشخاص نگاه کنید به عبارت دیگر این همان حسن ظاهر است لکن معنای حسن ظاهر این است که نه گناه کبیره مرتکب شود و نه کار خلاف مروّت ولی لزوماً دلالت بر اینکه اجتناب از عمل منافی مروّت هم در حقیقت عدالت معتبر است، نمی‌کند. پس بر فرض این جمله دلالت بر عموم داشته باشد لکن از آنجا که این جمله برای بیان طریق معرفت عدالت است نهایتاً اثبات می‌کند اعتبار مروّت را در طریق و اگر چیزی در طریق معتبر بود لزوماً در خود آن شیء معتبر نیست ممکن است باشد ولی ملازمه‌ای ندارد چه بسا نظر شارع این باشد که در طریق سخت بگیرد یعنی هم اجتناب از کبیره و هم اجتناب از عمل منافی مروّت لازم باشد و وقتی شخص به حسب ظاهر از هر دو اجتناب کرد موجب اطمینان به تحقق عدالت و ملکه نفسانیه در او می‌شود و انسان می‌تواند کشف کند که پس او حتماً اهل اجتناب از کبیره می‌باشد.

سؤال: در مورد مروّت بسیاری از اعمال و رفتار هستند که خلاف مروّت هستند مانند عدم شرکت در نماز اول وقت برای یک روحانی یا اکل در مسیر.

استاد: خلاف مروّت به این توسعه‌ای که بیان می‌کنید نیست؛ بلکه آن دسته از اعمالی است که واقعاً خلاف شأن شخص باشد و ارتکاب آن از امثال او سزاوار نیست. گاهی بحث رجحان است یعنی بهتر می‌دانند که این عمل را از مثل یک روحانی نبینند و گاهی بحث این است که به هیچ وجه این عمل را مناسب شأن روحانی نمی‌دانند مانند همین حضور در نماز اول وقت و

جماعت و اینکه روحانی با لباس رنگارنگ در بین مردم تردد کند اولی بحث رجحان است و دومی بحث عدم تناسب با شأن و مقام است.

پس هیچ اشکالی ندارد که شارع عدالت را موضوع بعضی از احکام قرار داده مثلاً بفرماید که قاضی باید عادل باشد یا امام جماعت باید عادل باشد عدالت چیست؟ «ملکه النفسانیة الباعثة علی ملازمة التقوی» چگونه به این ملکه نفسانیة پی ببریم؟ می‌فرماید که یا از طریق معاشرت که البته غالباً شدنی نیست یا حسن ظاهر و اینکه گناه کبیره و عمل خلاف مروءت هم از شخص دیده نشود. یعنی نه ارتکاب کبیره از او دیده شود و نه عملی که خلاف مروءت است از او دیده شود. اگر این باشد آن وقت می‌توان کشف کرد که ملکه عدالت در شخص وجود دارد اگر مروءت در طریق (حسن ظاهر) اعتبار شده لزوماً در خود عدالت معتبر نیست بلکه این کشف می‌کند که این ملکه نفسانیة در او وجود دارد.

پس خلاصه اشکال دوم به دلیل دوم این شد که لو سلمنا که «أن یكون ساتراً لجميع عیوبه» دلالت بر عموم بکند و شامل عیوب شرعی و عرفی شود و نتیجتاً مروءت معتبر باشد ولی مروءت را در طریق کشف عدالت و معرفت عدالت معتبر می‌کند نه در خود عدالت و ملازمه‌ای بین اعتبار یک چیز در طریق یک شیء با اعتبار آن چیز در خود آن شیء نیست؛ اگر در طریق مروءت معتبر است لزوماً در خود عدالت معتبر نیست یعنی این جمله دلالت بر آن نمی‌کند.

**بحث جلسه آینده:** بحث در دلیل سوم خواهد بود که بعد از بیان و بررسی آن به ادله قول به عدم اعتبار مروءت خواهیم پرداخت انشاء الله.

«والحمد لله رب العالمین»